

بررسی حروف معانی در عربی و فارسی

* سید حمید طبیبیان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چکیده

حروف یکی از اقسام کلمه در زبان عربی و فارسی است. اگرچه این گروه از کلمات در شمار، نسبت به اسم‌ها و فعل‌ها و دیگر گونه‌های واژه‌ها کمترند و استقلال معنایی ندارند؛ لیکن به عنوان نقش‌نمای نحوی کلمات، بسیار پراهمیت‌اند، زیرا این گونه واژه‌ها برای پیوند دادن میان کلمات و جملات به کار می‌روند. حروف چه در زبان عربی و چه در زبان فارسی از یک ویژگی برخوردارند و آن این است که نقش واژه پس از خود را روشن می‌سازند. به این سان که حروف جازه عربی اسم پس از خود را مجرور کرده به آن نقش زمانی، مکانی، تبعیضی و مانند آن می‌دهند، حروف اضافه فارسی نیز اسم پس از خود را به عنوان متمم نقش بخشیده به آن معانی گوناگون می‌دهند. حروف ندا در هر دو زبان اسم پس از خود را نقش منادایی و حروف ربط اسم پس از خود را نقش معطوفی یا در اصطلاح دستورنویسان نو، نقش همپایگی می‌دهند. نگارنده در این مقاله روش‌های کاربردی حروف را در هر دو زبان با هم برابر نهاده است تا وجوه اشتراک و اختلاف آن‌ها بر خوانندگان ارجمند روشن گردد و پرده از برخی زوایای تاریک زبان که کمتر مورد توجه دستورنویسان بوده است، برداشته شود. کلیدواژه‌ها: حروف، حروف معانی، نقش‌نمای متمم (حروف اضافه)، نقش‌نمای پیوند (حروف ربط)، قید، نشانه ندا، صوت یا شبه جمله.

Arabic and Persian Equivalents of Meaning Particles

Seyyed Hamid Tabibian, Ph.D.

Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature
Research Institute of Humanities and Cultural Studies

Abstract

Particles are kinds of words in Arabic and Persian language. Although the number of this group of words is less than the numbers of noun, verb, and other groups of words and that they have no independent meaning, they play a significant role in the syntax of the words since such words bring about connections between the words and sentences. Particles in both Arabic and Persian language explain the function of their following words so that the Arabic prepositions place their following nouns in the oblique case and make them a temporal, local, distinctive, and similar functions. Persian prepositions also make complementary form of their following nouns with different meanings. Interjections in both languages make an interjectionary function of their following nouns, and conjunctions make a reciprocal function or coequality in the terminology of the modern grammarians, of their following nouns. In the present article, the writer compares practical methods of the particles in both languages with an aim to explain its readers the similarities and differences in them and to unveil some dark corners and obscurities in the language not taken enough heed by grammarians.

Keywords: Particles, Meaning particles, Prepositions, Conjunctions, Adverb, Interjectionary sign, Interjection or Clauses.

* دکترای زبان و ادبیات عرب از دانشگاه تهران، دانشیار پژوهشی در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

مقدمه

حروف معانی در زبان عربی، کلماتی هستند مبنی و معنی آنها تنها از راه اضافه شدنشان به اسم یا فعل روشن می‌گردد و به تنهایی معنی مستقل ندارند مانند «مین» و «إلی» در این نمونه: «سیرتُ مِنَ الْبَصْرَةِ إِلَى الْكُوفَةِ؛ از بصره تا کوفه رفتم».

حروف معانی را در دستوره‌های قدیم زبان فارسی حروف؛ و در دستوره‌های نو نقش‌نما می‌نامند؛ زیرا به وسیله این حروف است که نقش کلمات در جمله روشن می‌گردد. حروف معانی را از آن جهت به این نام خوانده‌اند تا آنها را از حروف هجا جدا سازند.

اقسام حروف معانی:

حروف ویژه اسم‌ها که عبارتند از:

الف - حروف جرّ

این حروف در بیت زیر آمده‌اند:

با و تا و کاف و لام و واو و مُنْدُ و مُدْخَلَا رَبَّ حَاشَا مِنْ عَدَا فِی عَنِّ عَلَى حَتَّىٰ إِلَى
 برای نمونه گوئیم: رَبَّ رَجُلٍ قَائِمٌ: بسا مردی که ایستاده است». «سَأَ رَجُلٌ عَن بَلَدِكَ: به زودی از شهر تو کوچ می‌کنم». «سَهَرْتُ اللَّيْلَةَ حَتَّى السَّحْرِ: شب را تا بامداد بیدار ماندم». «مَا رَأَيْتُهُ مُذْ يَوْمِ الْأَحَدِ: او را از روز یکشنبه ندیده‌ام». «فُصِّلَ الْقَضَاءُ خَلَا أَوْ عَدَا أَوْ حَاشَا زَيْدٌ: قاضیان از کار برکنار شدند به جز زید».

این حروف در فارسی به جز «رَبُّ» با حروف اضافه یا نقش‌نمای متمم برابرند؛ زیرا بر سر اسم در می‌آیند و آن را متمم می‌سازند. «باء، تاء و واو، کاف، لام، مُنْدُ و مُذْ و مِیْنُ و عَنُّ، خلا و عَدَا و حَاشَا، فِی، عَلَى، حَتَّى و إِلَى» به ترتیب با حروف اضافه ساده «به، واو قسم، مانند، برای، از، جز، در، بر، تا» برابر است. برای نمونه «جز» در بیت زیر از سعدی حرف اضافه ساده است:

جز چشم تو که فتنه قتال عالم است صد شیخ و زاهد از سر راه خدا که برد؟
 (سعدی 1368: 544)

و «خَلَا و عَدَا و حَاشَا، لام، إِلَى» به ترتیب با حروف اضافه مرکب «به جز و به غیر و به جز از، از برای، به سوی» برابر است. برای نمونه «از برای» در ابیات زیر از مولوی حرف اضافه مرکب است:

پیل اندر خانهٔ تاریک بود عرضه را آورده بودنش هنوز
از برای دیدنش مردم بسی اندر آن ظلمت همی شد هرکسی
(رومی 1350: 445)

همچنین «به جزاز» در بیت زیر از منوچهری:

شاهی که بر او هیچ ملک چیر نباشد شاهی که شکارش به جز از شیر نباشد
(به نقل از لغت‌نامهٔ دهخدا، ذیل «جز»)
«رُبَّ» در زبان فارسی با قید مقدار «بسا» برابر است. رودکی گوید:
به روز نیک کسان گفت غم مخور زنهار بسا کسا که به روز تو آرزومند است
(رودکی 1958: 453)

ب - حروف قسم

«باء. تاء. واو» مانند «وَاللَّهِ بِاللَّهِ. تَاللَّهِ بِهِ خُدا سوگند».

این حروف در زبان فارسی با حرف اضافهٔ «به» برای سوگند برابرند. مولوی گوید:
چو اندر آید یارم چو خوش بود به خدا چو گیرد او به کنارم چه خوش بود به خدا
(رومی 1368: 130/1)

«والله» در زبان فارسی با همان صورت عربی خود، کاربرد دارد.

مسعود سعد گوید:

والله که چو گِـرگِ یوسفم والله بر خیره همی نهند بهتاتم
(مسعود سعد، بی.تا: 353)

پ - حروف استثنا

«إِلَّا، خَلَا، عَدَا و حاشا: مگر. به جز». مانند «قَامَ الْقَوْمُ إِلَّا زَيْدًا: گروه آمدند به جز زید».
فُصِّلَ الْقَضَاءُ خَلَا أَوْ عَدَا أَوْ حَاشَا زَيْدًا: قاضیان بر کنار شدند، به جز زید».
این حروف در فارسی با حروف اضافهٔ سادهٔ «مگر، جز، غیر» و حروف اضافهٔ مرکبِ «به جز. به غیر. غیر از» برای استثنا برابرند.
فردوسی گوید:

به گیتی نداری کسی را همال مگر پره‌نر نامور پور زال
(فردوسی 1344: 1439/3)

حافظ در بیت زیر گوید:

دلم جز مهر مهرویان طریقی بر نمی‌گیرد زهر در می‌دهم پندش ولیکن در نمی‌گیرد
(حافظ 1363: 201)

وحشی گوید:

کس در آن سلسله غیر از من و دل‌بند نبود یک گرفتار از این جمله که هستند نبود
(همایی 1354: 206)

ت - حروف ندا

«أ. یا. آ. أ. ی. هیا و وا: ای. ایا». مانند: «یا یوسفُ: ای یوسف». «أ. ی. خادمُ خذْ هذا الكتابَ و ابلِغهُ إلی فلانٍ: ای پیش‌خدمت این کتاب را بگیر و آن را به فلانی برسان». «هیا أ. مٌ لاحِظی و لَدَکَ لَئلاً یسقطُ: ای مادر مراقب فرزندت باش تا نیفتد». «أ. فاطِمَ مَهْلاً بَعْضَ هذا التَّدلُّلِ: ای فاطمه پاره‌ایی از این ناز و کرشمه را کم کن».

این حروف در فارسی با حروف نشانه ندا یا نقش‌نمای ندا برابر است.

نشانه‌های ندا در فارسی عبارتند از «آ» در آخر اسم. «ای و یا» پیش از اسم.

سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز مرده آن است که نامش به نکویی نبرد
(سعدی 1368: 1006)

مولوی گوید:

ای خدا این وصل را هجران مکن سرخوشان عشق را نالان مکن
(رومی 1368: 758/1)

فردوسی گوید:

ایاشاه محمود کشور گشای زکس گر تترسی، بترس از خدای
(به نقل از لغت‌نامه دهخدا، ذیل «ایا»)

ث - حروف مشبیهه بالفعل

«إِنَّ. أَنْ. كَأَنَّ. لَكِنَّ. لَيْتَ. لَعَلَّ». مانند: «إِنَّ اللهَ عادِلٌ: همانا خدا دادگر است». «كَأَنَّ زیداً أسداً: گویی که زید شیری است». «زَیْدٌ عالمٌ لَكِنَّهُ شَرِیرٌ: زید دانشمند است لیکن بدخوی است». «لَیْتَ الشَّبابَ یَعُوذُ: کاشکی جوانی بر می‌گشت». «لَعَلَّ الصَّدِیقَ یَزُورُنَا: شاید دوست به دیدن ما بیاید».

«إِنَّ و أَنْ» در فارسی با قید تأکید «همانا» و «به‌راستی» و «به‌درستی» برابر است.

فردوسی گوید:

همانا فراموش کردی زمن دلیری نمودی به هر انجمن
(به نقل از لغت‌نامه دهخدا، ذیل «همانا»)
سعدی گوید:

قیامت است که در روزگار ما برخاست به‌راستی که بلاییست آن نه بالایی
(سعدی 1368: 944)
«کأن» در فارسی با قید تردید «گویی. گویا» برابر است.
حافظ گوید:

صاحب دیوان ما گویی نمی‌داند حساب کاندترین طغرا نشان حسبه‌الله نیست
(حافظ 1363: 100)

«لکن» در فارسی با حرف ربط یا نقش‌نمای پیوند «لیکن. لیکن. لکن» برابر است.
سری دارم چو حافظ مست لیکن به لطف آن سری امیدوارم
(همان: 437)

«لئیت» در فارسی با صوت یا شبه‌جمله «کاش. کاشکی» برابر است. سعدی گوید:
کاش آنان که عیب من جستند رویت ای دلستان بدیدندی
(سعدی 1368: 137)

«لعل» در فارسی با قید شک و تردید «شاید» برابر است.
حافظ گوید:

غمناک نباید بود از طعن حسود ای دل شاید که چو وا بینی، خیر تو درین باشد
(حافظ 1363: 217)

ج - حروف مفاجا

«إِذَا. إِذْ. نَاقِهَان» مانند «بَيْنَا أْنَا فِي الطَّرِيقِ إِذْ أ قَبْلَ زَيْدٍ: من در راه بودم که ناگهان زید
پیش آمد». «سِرْنَا فَإِذَا يَوْسُفُ أ مَامَنَا: راه افتادیم که ناگهان یوسف در برابر ما پیدا شد».
این حروف در فارسی با قید کیفیت «ناگهان» برابر است. فردوسی گوید:
برین بر نیامد بسی روزگار که بیمار شد ناگهان شهریار
(فردوسی 1344: 2138/5)

چ - حروف تفصیل

«أَمَا. إِمَّا. أَمَا. یا» مانند: «أَمَا سَعِيدُ فَسَافِرًا: أَمَا سَعِيدُ، سفر کرد». «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا
و إِمَّا كَفُورًا: به درستی که ما او را راهنمایی نمودیم یا شکرگزار است و یا ناسپاس».

این حروف در فارسی با حرف ربط یا نقش‌نمای پیوند ساده «اما» و «یا» برابرند، چنان‌که سعدی در نمونه‌های زیر گوید:

یا وفا خود نبود در عالم یا کسی اندرین زمانه نکرد
(سعدی 1368: 52)

«اما آن چه فرمودی از زجر و منع، مناسب حال ارباب همّت نیست».

(همان: 37)

ح - حروف تنبیه

«ها. اَما. اَلا: هان، مانند «أَلا و اَما إِنَّ اَوْلِیاءَ اللهِ لا یَمُوتُونَ: هان! اولیای خدا نمی‌میرند».

این حروف در زبان فارسی با صوت یا شبه جمله «هان» برابرند.
خاقانی گوید:

هان ای دل عبرت‌بین از دیده عبرت‌کن هان ایوان مدائن را آیینۀ عبرت‌دان
(خاقانی، بی‌تا: 358)

«أَلا» در فارسی کاربرد دارد و صوت به شمار می‌آید؛ چنان‌که حافظ گوید:

الا ای پیر فرزانه مکن منعم ز پیمانه که من در ترک پیمانه دلی پیمان شکن دارم
(حافظ 1363: 442)

2- حروف ویژه فعل‌ها که عبارتند از:

الف - حروف نصب

أَنَّ. لَنْ. كَيْ. لَكَيْ. إِذَنْ.

هرگاه یکی از این حروف بر سر فعل مضارع در آید، آن را منصوب می‌کند.

«أَنَّ» مانند «أَرِيْدُ أَنْ أَتَعَلَّمَ: می‌خواهم که یاد بگیرم».

این حرف در فارسی برابر است با حرف ربط «که». حافظ گوید:

آن‌دم که به یک خنده دهم جان چو صراحی مستان تو خواهم که گزارند نمازم
(همان 1363: 453)

سعدی گوید:

چو خواهی که نامت بماند به جای پسر را خردمندی آموز و رای
(سعدی 1368: 379)

«لَنْ» مانند «لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا» هرگز برای سَنَتِ خداوندی دگرگونی نمی‌یابی». این حرف در فارسی برابر است با قیدِ «هرگز». سعدی گوید:
 مبین آن بی‌حمیت را که هرگز نخواهد دید روی نیک‌بختی
 (سعدی 1368: 39)

«کَی» یا «لَکَی» مانند «أُدْرُسُ كَيْ تَحْفَظَ» درس بخوان تا از برکنی. این حرف در فارسی برابر است با حرف ربط «تا». حافظ گوید:
 بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم
 (حافظ 1363: 510)

«إِذَنْ» مانند این که در پاسخ به کسی که بگوید: «عَدَا أَوْرُكًا» فردا به دیدنت می‌آیم» بگویی: «إِذَنْ أُكْرِمُكَ» در این هنگام ترا گرامی می‌دارم». این حرف در فارسی برابر است با «در این هنگام» یا «در این صورت». ناصر خسرو گوید:
 همی گویی زمانی بود از معلول تا علّت پس از ناچیز محض آورد موجودات را پیدا
 در این صورت اگر تو هیچ حرف و صوت می‌خواهی مسلم شد که بی‌معلول نبود علّتی تنها
 (ناصر خسرو 1348: 27)

ب - حروف مصدر

أَنْ. أَنْ. كَيْ. لَوْ. مَا. این حروف معمول خود را به تأویل مصدر می‌برند مانند «أَشْرَتْ إِلَيْهِ بِأَنْ فَمُ» به او اشاره کردم به این که برخیز یعنی برای برخاستن به او اشاره کردم». «سَرْنِي أَنْكَ نَجَحْتِ» این که تو پیروز شدی مرا خوشحال کرد یعنی پیروزی تو مرا خوشحال کرد». «إِرْحَمْ لَكِي تُرْحَمْ» مهربانی کن برای این که به تو مهربانی شود یعنی مهربانی کن برای مهربانی دیدن». «أَوْدُ لَوْ تَجْتَهِدُ» این که می‌کوشی، دوست دارم یعنی کوشیدنت را دوست دارم». «سَأُلازِمُكَ مَا أَنْصَفْتَ» با تو خواهم بود آن‌گاه که انصاف می‌دهی یعنی به گاه یا هنگام انصاف کردنت با تو خواهم بود». «ما» را در این نمونه مصدریّه ظرفیه می‌نامند. «عَجِبْتُ مِمَّا تَقُولُ غَيْرَ الْحَقِّ» از این که غیرحق را می‌گویی در شگفتم یعنی از غیر حق گفتنت در شگفتم». «ما» را در این نمونه مصدریّه غیر ظرفیه می‌نامند.

حروف أَنْ. أَنْ. كَيْ. لَوْ و مای مصدری غیرظرفیه در زبان فارسی با حرف ربط مرکبِ «این‌که» برابرند زیرا فعل پس از این حرف به تأویل مصدر می‌رود؛ چنان‌که مولوی گوید:
 این‌که گویی این کنم یا آن کنم این دلیل اختیار است ای صنم
 (رومی 1350: 978)

یعنی گفتنت که: این کنم یا آن کنم ...
سعدی گوید:

این که در شاهنامه‌ها آورده‌اند رستم و رویینه تن اسفندیار
تا بدانند این خداوندان ملک کز بسی خلقت دنیا یادگار
(سعدی 1368: 912)

یعنی آوردن حکایت رستم و رویینه تن برای این است که ...
مای مصدری ظرفیه در زبان فارسی با حرف ربط مرکب «آن گاه که» یا «هنگامی که»
برابر است. سعدی گوید:

آن‌گاه که سر به بالش گورم نهند باز از من چه بالشی که بماند چه حنبلی
(سعدی 1368: 953)

یعنی هنگام یا به گاه نهادن سرم بر بالش گور ...

پ - حروف جزم

إِنْ، لَمْ، لَمَّا، لَامِ امر. لاءِ نهی.

حرف «إِنْ» دو فعل مضارع را مجزوم می‌سازد مانند «إِنْ تَكْسَلُ تَخْسِرُ» اگر تنبلی کنی
زبان می‌یابی».

این حرف در فارسی با حرف ربط ساده «اگر» برابر است. حافظ گوید:

اگر آن طایر قدسی ز درم باز آید عمر بگذشته به پیرانه سرم باز آید
(حافظ 1363: 318)

از حروف «لَمْ» و «لَمَّا» در همین مقاله به هنگام یاد کرد حروف نفی سخن به میان آمده
است.

حرف «لَامِ» امر بر سر هشت صیغه غائب و متکلم مضارع معلوم در می‌آید و آخر آن‌ها را
مجزوم کرده از آن‌ها امر به لام می‌سازد مانند «لِيَكْتُبُ» باید بنویسد مرد». «لِيَكْتُبُ» باید
بنویسیم».

حرف «لَامِ» امر در زبان فارسی غالباً با فعل مضارع ساده و امر «باید» که معنی فعلی آن
در مواردی ملحوظ نمی‌شود و به صورت قید تأکید به کار می‌رود، برابر است. فردوسی گوید:

بباید یکی مرد با هوش و سنگ کجا باز داند شتاب از درنگ
شود نزد سالار مازندران کند دلش بیدار و مغزش گران
(فردوسی 1344: 318/1)

حرف «لاء» نهی بر سر فعل مضارع در می‌آید و آن را مجزوم می‌سازد مانند «لَا تَكْتُبُ»: منویس» و «لَا يَكْتُبُ: ننویسد».

این حرف در فارسی با حرف «میم مفتوح در دوم شخص مفرد و جمع با حرف «نون» مفتوح در دیگر ساخت‌های فعلی امر منفی برابر است. نظامی گوید:

مخور غم به صیدی که ناکرده‌ای که یخنی بود هرچه نا خورده‌ای
(نظامی 1344: 862)

حافظ گوید:

گویند رمز عشق مگویند و مشنوید مشکل حکایتی است که تقریر می‌کنند
(حافظ 1363: 271)

در کشف‌الاسرار میبیدی ضمن تفسیر آیه 31 از سوره نور آمده است:
«به زن‌های با ایمان بگو که چشم‌هایشان را فرو گیرند ... و زیور و آرایش خویش آشکارا و نمایان نکنند».

(میبیدی 1352: 123/2)

ت - حروف شرط

إِنْ. لَوْ. از حرف «إِنْ» در همین مقاله به هنگام یاد کرد حروف جزم سخن به میان آمده است.
«لَوْ» برای شرط است در زمان ماضی مانند «لَوْ ذَهَبَ زَيْدٌ أَذْهَبَ مَعَهُ» اگر زید می‌رفت.
من نیز با او می‌رفتم».

حرف «لَوْ» در زبان فارسی با حرف ربط ساده «اگر» برابر است با این تفاوت که «اگر» در فارسی در همه زمان‌ها به کار می‌رود اما «لَوْ» در عربی تنها در زمان ماضی به کار می‌رود.
سعدی گوید:

گر آن‌ها که می‌گفتمی کردمی نکو سیرت و پارسا بودمی
(به نقل از لغت‌نامه دهخدا، ذیل «نکوسیرت»)

ث - حروف تحضیض (برانگیختن)

أَلَا. أَمَا. هَلَّا. لَوْلَا. لَوْمًا: هان! چرا. این حروف با فعل ماضی در معنی سرزنش و با فعل مضارع در معنی تشویق و ترغیب به کار می‌روند مانند «هَلَّا أَوْ أَمَا أَوْ لَوْلَا أَمَنْتَ: هان! چرا ایمان نیاوردی؟» یعنی ای کاش ایمان می‌آوردی. و مانند «هَلَّا تَوَّعَّنُ: هان! چرا ایمان نمی‌آوری؟» یعنی باید ایمان بیاوری.

این حروف در فارسی با صوت یا شبه جمله «هان» و قید پرسش «چرا» برابرند. هاتف اصفهانی گوید:

گفت خندان که هین پیاله بگیر ستم گفت هان زیاده بنوش
(به نقل از لغت‌نامه دهخدا، ذیل «هان»)

منوچهری گوید:

ای لعبت حصاری شغلی اگر نداری مجلس چرا نسازی باده چرا نیاری؟
(منوچهری 1370: 110)

سعدی گوید:

شنید از درون عارف آواز پای هلا گفت بر در چه پای؟ در آی
(سعدی 1368: 332)

یعنی گفت: هلا بر در چرا می‌پایی؟

ج - حروف استقبال

سین و سَوْفَ. هرگاه فعل مضارع پس از این حروف در آید، ویژه زمان آینده است مانند «سَأَكْتُبُ وَ سَوْفَ أَكْتُبُ، خواهم نوشت».

در فارسی به جای حروف استقبال از فعل مضارع ساده «خواستن» استفاده می‌شود. حافظ گوید:

من که خواهم که نوشم به جز از راقم خم چه کنم گر سخن پیر مغان نبوشم
(حافظ 1363: 462)

فرخی گوید:

هر که شاهشهی و ملک همی خواهد جست گو چو او باش و گرنه بشو و رنج مبر
(فرخی 1349: 106)

چ - حرف توقع

قَدْ. این که حرف با فعل ماضی در معنی تحقیق به کار می‌رود مانند «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى: به تحقیق کسی که پاکی ورزید، رستگار شد».

این حرف در فارسی با قید تأکید «به راستی» و «به تحقیق» برابر است. ناصر خسرو گوید:
آسیابی راستست این کابش از بیرون اوست من شنیدستم به تحقیق این سخن از راستی
(ناصر خسرو 1348: 440)

سعدی گوید:

به راستی که نه همبازی تو بودم من تو شوخ دیده مگس بین که می کند بازی
(سعدی 1368: 779)
همچنین حرف «قَدْ» با فعل مضارع در معنی تقلیل به کار می رود مانند «قَدْ يَصْدُقُ
الْكَذُوبُ» گاهی (به ندرت) دروغگو راست می گوید.
این حرف در فارسی با قید زمان «گاهی» و «گاه گاهی» و «به ندرت» برابر است.
سعدی گوید:

گاه باشد که کودکی نادان به غلط بر هدف زند تیری
(سعدی 1368: 113)

حافظ گوید:

باز از چه گاه گاهی بر سر نهد کلاهی مرغان قاف دانند آیین پادشاهی
(حافظ 1363: 668)
در فرهنگ فارسی به نقل از ظفرنامه آمده است: «مِثْلَ آن به ندرت چشم زده روزگار
غرایب دیده شده باشد» (به نقل از فرهنگ فارسی معین، ذیل «ندرت»).
گاهی «قَدْ» با فعل مضارع بر آرزو و امید واقع شدن فعل دلالت دارد مانند «قَدْ يَبْرَأُ
الْمَرِيضُ» امید می رود بیمار بهبود یابد.
این حرف در فارسی با فعل هایی همچون «امید هست. شاید. باشد» تعبیر می شود. سعدی
در گلستان گوید:

امید هست که روی ملال در نکشد ازین سخن که گلستان نه جای دلتنگی است
(سعدی 1368: 20)

عراقی گوید:

هر شب دل پر خونم بر خاک درت افتد باشد که چو روز آید بر وی گذرت افتد
(عراقی 1336: 163)

رشید و طواط گوید:

باشد احوال بگردد روزی دوست دشمن شود و دشمن دوست
(منشی 1343: 267)

ح - حروف ردع

«کَلَّا: هرگز». برای بازداشتن گوینده است از سخن نادرستی که گفته است چنان که اگر کسی به
شما گوید: «فُلَانٌ يُبَغِضُكَ: فلانی با تو دشمن می ورزد» شما در پاسخ به او می گوی: «کَلَّا: هرگز».

این حرف در زبان فارسی با قید زمان «هرگز» برابر است.

منجیک ترمذی گوید:

گویی: همچون فلان شدم، نتوانی هرگز، چون عودکی تواند شد توغ
(به نقل از لغت‌نامه دهخدا، ذیل «توغ»)

واژه‌های «برگست» و «حاشا» در بیت زیر از قطران نیز مترادف با «هرگز» است.

به همت چون فلک عالی به صورت چون مه رخشا فلک چون او بود؟ برگست و مه چون او بود؟ حاشا
(به نقل از لغت‌نامه دهخدا، ذیل «برگست»)

3 - حروف مشترک میان اسم‌ها و فعل‌ها که عبارتند از:

الف - حروف عطف: واو، فاء (پس)، ثُمَّ (سپس)، حَتَّى (و، اَمْ یا). لا (نه)، بَلْ (بلکه)، لَكِنْ (لیکن). برای نمونه «جاءَ زَيْدٌ لاَ عَمْرُو: زید آمد، نه عمرو». «ما قامَ سَعِيدٌ بَلْ خَلِيلٌ: سعید برخاست، بلکه خلیل برخاست». «لاَ يَقُمُ خَلِيلٌ، لَكِنْ سَعِيدٌ: خلیل بر نمی‌خیزد لیکن سعید برمی‌خیزد». «أَكَلْتُ السَّمَكَةَ حَتَّى رَأَيْتُهَا: ماهی را خوردم حتی سرش را، یعنی: و سرش را نیز خوردم».

این حروف به جز «حَتَّى» در فارسی غالباً با حروف ربط یا نقش‌نمای پیوند برابرند. برای

نمونه «بلکه» در بیت زیر از ناصر خسرو نقش‌نمای پیوند است:

کار، خداوندگار خود نکند بلکه همی کار پیشکار کند
(ناصر خسرو 1348: 129)

«لیکن» و «بلکه» در ابیات زیر از حافظ، نقش‌نمای پیوند است:

سری دارم چو حافظ مست لیکن به لطف آن سری امیدوارم
(حافظ 1363: 437)

عاشق از قاضی نترسد، می‌بیار بلکه از یرغوی دیوان نیز هم
(حافظ 1363: 494)

واژه «حَتَّى» در فارسی با حرف اضافه «حَتَّى» برابر است. کلیم کاشانی گوید:

زمین را هرچه بود از گنج مدفون به پایش ریخت حتی گنج قارون
(کلیم کاشانی، بی‌تا: 344)

نیما یوشیج گوید:

این زمان گویی هر چه بود از هوش رفت و حتی شمع، نیز شد خاموش
(جنتی عطائی 1347: 77)

واژه «لا» در فارسی با حرف ربط یا نقش نمای پیوند «نه» برای نفی مضمون جمله قبل است. فردوسی گوید:

تو از مشک بویش نگه کن نه رنگ دُر ار هست کوچک بها، به ز سنگ
(به نقل از لغت‌نامه دهخدا، ذیل «نه»)

ب - حروف استفهام

هَلْ. أ. مانند « هَلْ قَرَأْتَ النَّحْوُ: آیا نحو خوانده‌یی. » «أَ خَالِدٌ شَجَاعٌ أَمْ سَعِيدٌ: آیا خالد دلیر است، یا سعید.»

این حروف در فارسی با قید پرسش «آیا» برابرند. حافظ گوید:

با دل سنگینت آیا هیچ درگیرد شبی آه آتشناک و سوز سینه شبگیر ما
(حافظ 1363: 16)

فردوسی گوید:

فروماند و از کارش آمد شگفت بسی با دل اندیشه اندر گرفت
که آیا بهشت است یا بزمگاه سپهر برین است یا چرخ ماه
(به نقل از لغت‌نامه دهخدا، ذیل «آیا»)

پ - حروف تفسیر

أَيُّ (یا). أَنْ (که) مانند «رَأَيْتُ لَيْثًا، أَيُّ أَسَدًا: لیشی دیدم، یعنی شیری.» «أَوْحَيْنَا إِلَيْهِ، أَنْ اصْنَعْ الْفُلْكَ: به نوح وحی فرستادیم که کشتی را بساز.»

«أَيُّ» با جمله فعلی «یعنی» که در فارسی قید تفسیر به‌شمار می‌آید برابر است. منوچهری می‌گوید:

ابر هزبرگون و تماسیح پیل خوار با دست لوست یعنی، شمشیر لوست ای
(منوچهری 1370: 134)

«أَنْ» در فارسی با حرف ربط «که» برای تفسیر، برابر است. سعدی در نمونه‌های زیر گوید:

بدو گفتم که مشکی یا عبیری که از بوی دلاویز تو مستم
(سعدی 1368: 16)

«ابریق رفیق برداشت که به طهارت می‌رود و به غارت می‌رفت.»

(همان: 63 - 64)

ت - حروف استنتاج

أَما. أَلَا. این دو حرف در آغاز سخن در می‌آیند و بر تنبیه و توجه دادن شنونده به سخنی که گفته می‌شود، دلالت دارند. از این دو حرف در همین مبحث به هنگام یاد کرد حروف تنبیه، سخن به میان آمده است.

ث - حروف نفی

ما. لا. لات. إن. لم. لَمَّا. لَنْ. چهار حرف نخست را حروف شبیه به لَيْسَ می‌نامند زیرا عمل لَيْسَ را انجام می‌دهند مانند «ما رَجُلٌ حَاضِرٌ؛ مردی حاضر نیست». «إِنَّ هَذَا بَشَرًا؛ این آدمی زاده نیست».

این حروف در فارسی با فعل مضارع منفی «نیست» و حرف ربط یا نقش‌نمای پیوند «نه» که از فعل «است» جدا باشد، برابرند. ناصر خسرو گوید:

گرهمی گوید که یک بد را بدی هم یک دهد باز چون گوید که هرگز بدکنش رستار نیست
(ناصرخسرو 1348: 77)

حافظ گوید:

نه من سوکش این دیر رند سوزم و بس بسا سرا که در این کارخانه سنگ و سیوست
(حافظ 1363: 82)

من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم محتسب داند که من این کارها کمتر کنم
(همان: 469)

اسم و خبر «لات» اسم‌های زمان می‌باشند و اسم آن همواره محذوف است مانند «لات تَسَاعَةَ نَدَامَةٍ؛ هنگام پشیمانی نیست».

ملک‌الشعراى بهار گوید:

زندگی جنگ است جانا بهر جنگ آماده شو نیست هنگام تأمل بی درنگ آماده شو
(بهار 1354: 665/1)

حرف «لَمْ» در فارسی با حرف نفی «نون» که بر سر فعل ماضی مطلق در آید برابر است مانند «لَمْ يَكْتُبْ؛ ننوشت».

حافظ گوید:

خیال نقش تو در کارگاه دیده کشیدم به صورت تو نگاری ندیدم و نشنیدم
(حافظ 1363: 435)

حرف «لَمَّا» در فارسی با حرف نفی «نون» که بر سر فعل ماضی نقلی در آید برابر است مانند «لَمَّا يَكْتُبُ: نوشته است». فردوسی گوید:

کز ایشان به جز نام نشنیده‌ام نه در نامه خسروان دیده‌ام
(فردوسی 1344: 21/4)

از حرف «لَن» در همین مقاله به هنگام یاد کرد حروف نصب سخن به میان آمده است. ج - حروف جواب: نَعَمْ. بَلَى. إِي. أَجَلُ. جَيْرٌ و جَلَلُ: آری. مانند «أَتَذْهَبُ: آیا می‌روی؟ نَعَمْ: آری». «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ آیا پروردگار شما نیستم؟ قَالُوا: بَلَى: گفتند: آری». «أَجَاءَ سَعِيدٌ: آیا سعید آمد؟ أَجَلٌ و جَيْرٌ و جَلَلٌ جاءَ سَعِيدٌ: آری سعید آمد».

این حروف در زبان فارسی با قید تصدیق و تأکید «آری و بلی» برابر است. حافظ گوید:
دوش گفتم: بکند لعل لبش چاره من؟ هاتف غیب ندا داد که آری بکند
(حافظ 1363: 254)

ناصر خسرو گوید:

گفتم که عقل داد خدایست خلق را گفتا: بلی و لیک خدایست دادگر
(ناصر خسرو 1348: 189)

منابع

- قرآن کریم
ابن عقیل. 1379. شرح ابن عقیل. دو جلد. ترجمه سید حمید طبیبیان. تهران: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی تبیان.
ابن هشام، عبدالله. 1980. اوضح المسالك. تصحیح محمد محی الدین عبدالحمید. بیروت: دارالکتب العربی.
1355. قطر الندی و بل الصدی. تصحیح محمد محی الدین عبدالحمید. مصر: مکتبه التجاریه الکبری.
احمدی گیوی، حسن. 1371. دستور زبان فارسی. تهران: انتشارات فاطمی.
بهار، محمدتقی. 1354. دیوان اشعار. دو جلد. تهران: امیرکبیر.
بهمنیار، احمد. 1350. تحفه احمدیه در شرح الفیه. تهران: کتاب فروشی مرتضوی.
جتی عطایی، ابوالقاسم. 1346. نیمایوشیح زندگی و آثار او. تهران: بنگاه مطبوعاتی صفی علیشاه.
حافظ، شمس‌الدین محمد. 1363. دیوان عزلیات، شرح خلیل خطیب رهبر. تهران: انتشارات صفی علیشاه.
حسینی، سیدعلی. 1376. ترجمه و شرح مبادی العربیه. جلد 4. دو جلد. قم: انتشارات دارالعلم.
خاقانی شروانی. بی. تا. دیوان. به کوشش سیدضیاءالدین سجادی. تهران: انتشارات زوآر.

- خانلری، پرویز. 1380. دستور زبان فارسی. تهران: انتشارات توس. چاپ هجدهم.
- دهخدا، علی اکبر. 1325. لغت نامه. تهران: مجلس شورای اسلامی.
- رضی استرآبادی، نجم الدین. 1275. نحو رضی. ترکیه.
- رودکی، ابوعبدالله. 1958. آثار منظوم رودکی. عبدالغنی میرزایف. روسیه: استالین آباد.
- رومی، جلال الدین. 1350. مثنوی معنوی. تصحیح نیکلسون. تهران: امیر کبیر.
- _____ 1368. کلیات دیوان شمس تبریزی. دو جلد. تهران: انتشارات گلشائی.
- الزجاجی، ابوالقاسم. 1387. الايضاح فی علل النحو. تحقیق مازن المبارک. مصر.
- زمحشری، جارالله ابوالقاسم محمود. المفصل فی النحو. [بی.م، بی.نا، بی.تا]
- سعدی. مصلح بن عبدالله. 1368. کلیات دیوان. تصحیح محمدعلی فروغی. تهران: انتشارات ققنوس. چاپ سوم.
- سیبویه، ابوبشر عمرو ابن عثمان. 1316. الکتاب. القاہرہ: دارالعلم.
- عراقی، شیخ فخرالدین. 1336. کلیات دیوان. تصحیح سعید نفیسی. تهران: کتابخانه سنایی. چاپ دوم.
- علی بن مؤمن (ابن عصفور). 1391. المقرّب. دو جلد. تحقیق احمد عبدالستار الجوارى و عبدالله الجبوری. بغداد.
- غلابینی، مصطفی. 1362. جامع الدروس العربیة. 3 جلد. تهران: انتشارات ناصر خسرو.
- فرخی سیستانی. 1349. دیوان اشعار. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: انتشارات زوار. چاپ دوم.
- فردوسی، ابوالقاسم. 1344. شاهنامه. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی. چاپ دوم.
- کلیم کاشانی. بی.تا. دیوان. تصحیح پرتو بیضایی. تهران: کتابفروشی خیام.
- مدرس افغانی. 1367. تصحیح و تعلیق جامع المقدمات. دو جلد. قم: انتشارات هجرت.
- مسعود سعد سلمان. بی.تا. دیوان. تصحیح رشید یاسمی. تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات پیروز.
- معین. محمد. 1342. فرهنگ فارسی. 6 جلد. تهران: امیر کبیر.
- منشی، نصرالله. 1343. کلیله و دمنه. تصحیح مجتبی مینوی. تهران: دانشگاه تهران.
- منوچهری دامغانی. 1370. دیوان اشعار. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: انتشارات زوار.
- میبدی، احمد. 1253. تفسیر ادبی و عرفانی قرآن مجید. نگارش حبیب‌الله آموزگار. دو جلد در یک مجلد. تهران: انتشارات اقبال.
- ناصر خسرو. 1348. دیوان اشعار. تصحیح سید نصرالله تقوی. تهران: امیر کبیر.
- نظامی گنجه‌یی. 1344. کلیات دیوان. تهران: امیر کبیر.
- وحیدیان، کامیار. 1381. دستور زبان فارسی. تهران: سمت.
- وطواط، رشیدالدین. 1339. دیوان اشعار. به کوشش سعید نفیسی. تهران: کتابخانه بارانی.
- الهاشمی، سیداحمد. 1354. القواعد الاساسیة للغة العربیة. مصر: المكتبة التجاریة الکبری.
- همایی، جلال الدین. 1354. فنون بلاغت و صناعات ادبی. 2 جلد در یک مجلد. تهران: انتشارات دانشگاه سپاهیان انقلاب ایران.